

سکوت تماشایی

■ محمد سرور رحایی

اشاره

دوستی می‌گفت: من از روزهای هفته دوشنبه را دوست دارم، او برای این حرفش هیچ دلیلی نداشت. حالا روز دوشنبه است. ساعت چهار بعد از ظهر و من وارد حوزه هنری شده‌ام. می‌بینم که چه سکوت پرنرنگی روی شاخه‌های خزان دیده نشسته و فضای محوطه حوزه هنری را تماشایی کرده است. شاید ذهنم درگیر غزل‌های «ترنم داوودی سکوت» است و حال و هوایش که مرا این چنین به تماشا کشانده است، تا در این عصر دوشنبه به ژرفای سکوتش برسم. به‌هرحال، جلسه نقد «ترنم داوودی سکوت» با حضور آقای احمد نادمی، محمود سنجری و اکبر میرجعفری فراهم است. مجموعه غزل ترنم داوودی سکوت 230 صفحه دارد که 121 غزل را دربر گرفته است، این مجموعه در سال 1385 توسط نشر نیستان به چاپ رسیده است. آنچه در پی می‌آید نگاه‌ها و نظرهای این دوستان است که در یک عصر دوشنبه در تالار اندیشه بیان شده است.

آقای نادمی به‌عنوان اولین سخنران در آغاز خبر از چاپ سوم این کتاب داد. وی اضافه کرد که شاید خود شاعر هم اطلاع نداشته باشد، اما در کار نشر این مسئله عجیب نیست و این به این معناست که غزل‌های قربان ولینتی خیلی مورد علاقه است. وی با بیان این که ممکن است بنابر اقتضای زمان و فضای مجلس تمام حرف‌هایش گفته نشود، وعده داد که تصمیم دارم بخشی از این مطلب را بنویسم که یک بحث تطبیقی بین غزل‌های ولینتی و سنجری، البته در یک موضوع خاص است. اما برای شعر تقسیم‌بندی‌های مختلفی می‌شود انجام داد. مثلاً شعر یا غنایی است یا حماسی و یا... در واقع این ژانر بندی‌ها برای شناخت ماهیت شعر و چیستی‌یابی شعر اتفاق می‌افتد. تقسیم‌بندی‌های دیگری هم داریم مثل شعر اجتماعی، شعر روان‌کاوانه و... البته این‌ها در حیطه خود قابل پذیرش است، ولی اگر از آن ساحت خارج شویم ممکن است این تقسیم‌بندی‌ها ماهیت خود را از دست بدهند. اما یک تقسیم‌بندی که سبب خیزش همین کتاب و شعرهای آقای سنجری یا قبل‌تر از این‌ها شعرهای مرحوم سهراب سپهری است یک تقسیم‌بندی بسیار کلی است که در همه ساحت‌ها صادق و قابل پذیرش است. شاعر به عنوان انسان دو نوع رویکرد به جهان دارد. یک رویکرد شاعر را با جهان وقایع، یعنی آن چه که در جهان بیرون است نشان می‌دهد و مواجهه شاعر را با هست‌ها نشان می‌دهد. یک رویکرد دیگر شاعر را با باید‌های آن جهان که داشته باشد نشان می‌دهد. برای این هست و باید خیلی تعبیر هست که در کتاب‌های مختلف آمده است. یکی از تعبیرهای درست که خود را توانسته در اندیشه تثبیت کند این است که برای هست‌ها واقعیت را به کار ببریم و برای باید‌ها حقیقت را. مواجهه شاعر با جهان هست، شعر واقعیت را ارائه می‌دهد و می‌سازد، و در مواجهه‌اش با جهان باید‌ها شعری که ارائه می‌شود شعر حقیقت است. من اعراض دارم که از کلمه عرفان استفاده کنم چون فکر می‌کنم این واژه در دایرة‌واژگان مبهم قرار می‌گیرد، به خاطر این که موارد مصرف زیادی دارد. بعضی‌ها فکر می‌کنند وقتی درباره عرفان صحبت می‌کنند، همان چیزی را می‌گویند که در ذهن دیگران هم موجود است. این درحالی است که حتی عرفا هم این ادعا را ندارند و نمی‌آیند تعریف ارائه کنند، تعریف‌هایی هم که می‌کنند اغلب شطیحات است، تا اینکه تعریف فلسفی و منطقی باشد. این است که تنها از یکی از واژه‌هایی که ارتباط مستقیم با عرفان دارد، در این اسم‌گذاری استفاده می‌کنم. می‌دانم که یکی از آن چیزهایی که بالاخره نمی‌شود در فرجام آن را از عرفان جدا کرد حقیقت است. قربان ولینتی هم با حقیقت چالش دارد. او بارها و بارها در غزل‌هایش این مسئله را نشان داده است. در همین کتاب هشتاد غزل اولیه شعرهای جدید شاعر است و از غزل هشتاد به بعد منتخبی ست از دفترهای پیشین او. اگر نگاهی داشته باشیم به شعرهای دفتر پیشین این شاعر، می‌بینیم که او در شعرهای تازه‌اش به یک تعریف و تعبیر عرفانی که قابل پذیرش هم هست رویه‌رو می‌شویم و آن این که عرفان با حقیقت ارتباط دارد و باید با شناخت حقیقت تعریف شود. علی‌القاعده شعرهای اولیه قربان ولینتی تلاش بر شناخت حقیقت دارد. مثل این غزل:

قیام کردی و خورشید در سجود آمد
به افتدای قیامت هرآن چه بود آمد
در آن سپیده که عطر تو در ازل پیچید
عدم به عشق تو بالید و در وجود آمد
در آن سکوت مقدس چه بر زبان تو رفت
که از عوالم قدسی ملک فرود آمد
که آسمان و زمین ات درود می‌گویند
که ذکر نام تو هر رود را سرود آمد

شعر آشنا، زبان آشنا و موضوع آشنایی که اکثر شاعران دینی از آن استفاده می‌کنند، در اینجا هست. حقیقت و دین لااقل در اندیشه دینداران تلازم و تناسبی دارند و به گواهی این کتاب، قربان ولینتی یک شاعر دیندار است و این شاعر دیندار با زبانی که انتخاب کرده به سوی حقیقت در حرکت است. این زبان همان زبانی است که بسیاری از دوستان ما به عنوان عرفان ولینتی از آن نام می‌برند. و شاید یکی از دلایل موفقیت این کتاب همین باشد. این که حرکت به جای دیگری رسیده و ما داریم از شناخت حقیقت به حقیقت شناخت می‌رسیم.

با آنکه زبان شعر ولینتی زبان ساده شاعران دینی نیست، کاملاً امضادار است و قابل تشخیص. قربان ولینتی تحت یک نظام ارزشی خاص غزل‌های خود را می‌گوید. یک سری از واژگان آشنا در غزل‌های قربان ولینتی تکرار می‌شوند. این واژگان آشنا همان چیزی است که به یک ماهیت جدید و نظام‌مند دست می‌یابند و در هر غزل که قرار می‌گیرند دنیای دیگری را می‌سازند. این نظام می‌خواهد بگوید من می‌خواهم شناخت جدیدی از جهان ارائه بدهم و این شناخت حقیقت دارد و ما از شناخت حقیقت به حقیقت شناخت می‌رسیم.

سخنران دوم این جلسه آقای محمود سنجری (سینا) بود. وی با نگاهی به عنصر خیال و این که این کتاب در کجای جغرافیای تاریخ زبان و شعر فارسی قرار دارد، گفت:

من می‌خواهم بین آفرینش دنیای دیگر و تخیل نسبتی برقرار کنم و ریشه‌یابی کنم تا ببینم که آیا شاعر موفق به ساخت این جهان شده است؟ و این کتاب چه مختصاتی دارد و در کجای این جغرافیا قرار می‌گیرد؟

سنجری در ادامه گفت: در طول تاریخ، اندیشه در ایران دو خط سیر روشن داشته است. یکی از این خطوط سیر روشن تفکر اشراقی است و این خط سیر از حکمت ایران باستان شروع شد و سهروردی آن را بازآفرینی کرد. این خط، خط روشنی است که الزامات خود را دارد و تأثیرگذار هم بوده است. و هم چنین از مراتب اندیشه‌گی در ایران، یکی شعر است. اینجاست که خیلی‌ها مقایسه می‌کنند بین دیوان شمس و تفکر سهروردی. در تفکر سهروردی مسئله تخیل برای عالم مثال تا حدی حل و فصل می‌شود. با این اشاره می‌خواهم بگویم، وقتی شما به واسطه خواندن یک شعر و تخیل آن لذت می‌برید، احساس می‌کنید در دنیای دیگری قدم می‌زنید نه در دنیای واقع، چون دنیای واقعی سرشار از تنازعات و تناقضات است. ولی در دنیای تخیل چنین احساسی ندارید، این دنیا کجاست؟ این دنیا نمی‌تواند که وجود نداشته باشد. تفکر اشراقی با سابقه دو-سه هزار ساله خود در این سرزمین، هم چنان وجود دارد و خواهد داشت و شعر نمی‌تواند با آن نسبتی نداشته باشد. این اتفاق به طور ناخودآگاه هم می‌افتد و دلیلی هم ندارد که شاعر حتماً با تفکرات فلسفی سهروردی آشنایی داشته باشد.

وقتی ما دیوان شمس را باز می‌کنیم و از مطالعه‌اش لذت می‌بریم و در آن یک فضای یکسان را مشاهده می‌کنیم و حس می‌کنیم که مولانا با همه جهان احساس صلح کل و نزدیک بودن می‌کند و تضادی آن‌چنانی در آن دیده نمی‌شود، این کدام دنیاست؟ این دنیا که نمی‌تواند باشد. پس می‌توانیم از آن به دنیای مثالی تعبیر کنیم.

و این تخیل که گفتیم، نسبتی برقرار می‌کند با همان دنیای مثالی تخیلی که قربان ولیئی در «ترنم داوودی سکوت» دارد. این مربوط به این دنیا نیست. با این که 90 درصد تخیل کتاب‌های شعر امروز این دنیایی ست و می‌بینیم که چه تضادها و تناقضاتی در آن‌ها وجود دارد و چقدر احساس می‌کنیم که شاعر آن‌ها مشکل دارد. اگرچه این مشکل هم شاعرانه بیان می‌شود. این تضادها از این نشئت می‌گیرد که شاعر در دنیای واقعی به کشف رسیده است و این مکاشفه را ما همیشه می‌بینیم، گاهی لذت می‌بریم و گاهی از آن متنفر می‌شویم.

ولی زمانی که کتاب «ترنم داوودی سکوت» و یا کتاب‌های مشابه آن مثل کتاب بیژن جلالی، احمدرضا احمدی و یا سهراب سپهری را می‌خوانیم می‌بینیم با این که هیچ‌کدام هم ربطی به غزل ندارند (از شاعران گذشته هم می‌توان از مولانا و سعدی نام برد) همین احساس به وجود می‌آید. این فضای یکسان از گشت و گذار در دنیایی حاصل می‌شود که قبلاً خلق شده و شاعر فقط کشفش می‌کند. در این فضا شاعر چیزی را از عدم به وجود نمی‌آورد، دنیایی هست که شاعر به دلیل توانایی حسی خود که ربطی هم به آموزش و سیروسلوک خاصی ندارد و عطیه‌ای ست که به شاعر اهدا شده آن را کشف می‌کند. اما این جهان مثالی که شاعران در آن به گشت‌وگذار می‌پردازند چه مختصاتی دارد؟ یکی از این مختصات اسطوره‌سازی است. به طور مثال این اسطوره‌سازی در «اوستا» آمده است. و همین است که ایران را در مرکز قرار داده و چند کشور اسطوره‌ای یا باستانی دیگر را در اطرافش. این یک ساخت دایره‌وار به همه چیز می‌دهد که نمی‌توان معادلش را در دنیای واقعی پیدا کرد. کسی که با «اوستا» نسبت پیدا می‌کند، در واقع با آن دنیای مثالی نسبت پیدا کرده و هیچ لزومی ندارد که در دنیای فعلی دنبالش بگردیم. بعضی از منتقدین می‌گویند شعر سهراب سپهری نسبت به دنیای او بی‌تفاوت و بی‌اعتنا است، در صورتی که بی‌اعتنا نیست، چراکه اصلاً شعر سپهری در مورد دنیای امروز نیست، بل که در مورد یک دنیای دیگر است. من در این مورد به جای اصطلاح غزل عرفانی از تعبیر غزل «رازورانه» استفاده می‌کنم، چون در کلمه «راز» یک سری ظرفیت‌ها نهفته است که نسبتی با معنای آسمانی و فرازمینی خود برقرار می‌کند.

در شعر قربان ولیئی هم طبیعت و عناصر آن مثل کوه، دریا، جنگل و... وجود دارد. اما آیا این جنگل و کوه الزاماً همان جنگ و کوهی ست که می‌بینید؟ خیر. این مابه‌ازاهای معنوی و نوعی ست که در آن عالم اتفاق می‌افتد. این‌ها در واقع عناصر خیال در یک جغرافیای خیالی هستند که آفریده شاعر است. و در غزل «رازورانه» قربان ولیئی لازم نیست دنبال معادلاتش در این دنیای واقعی بگردیم. مثلاً به این غزل توجه کنید:

آفتاب آمده و رنگ و صدا دیدنی است

در پناه ملکوت، و خدا دیدنی است

خانه جان به جهان‌های فراسو پیوست

لحظه‌اشدن پنجره‌ها دیدنی است

خیره در من شده خورشید و تو را می‌نگرد

سفر ذات تو در آینه‌ها دیدنی است

بید مجنون به من آهسته چنین می‌گوید:

وزش شیوه شیدایی ما دیدنی است

هر دو از دیدن زیبایی خود می‌لرزیم

پیچش و تابش این حسن‌رها دیدنی است

این غزل و غزل‌های از این دست که از هشتاد غزل اول کتاب قربان ولیئی است، خیلی متفاوت است با بقیه غزل‌های این کتاب. شما ساخت اسطوره‌ای شعر را می‌بینید. در غزل صورتی وجود دارد که خیلی مشابه است با بینش و تفکر اسطوره‌ای انسانی که در جامعه‌ای که هنوز از آن قدسی‌زدایی نشده است زندگی می‌کند. البته در بعضی از شعرهای ولیئی که در وزن معمول شعرهای مولوی گفته شده آن جهان بازآفرینی نشده است. به تعبیر دیگر شاعر در جاهایی که خودش بوده و کلمات خودش را کشف کرده و آن رازهایی را گفته که قرار بوده خودش عامل رساندنش باشد، موفق‌تر بوده است نسبت به آن‌جا که رازهایی را که قبلاً دیگران عامل رساندنش بوده‌اند بیان کرده است.

سخنران سوم این محفل ادبی سیداکبر میرجعفری شاعر و منتقد بود. وی با بیان این که، دلایل زیادی برای استقبال از این کتاب در بازار شعر امروز وجود دارد، گفت: اگر ما بخواهیم عنوانی به شعر قربان ولیئی بدهیم، باید بگوییم که قربان ولیئی شاعر تماشاست. و بهترین دلیل این مدعا همین غزلی است که در پشت جلد کتاب هم آمده است:

سکوت، پنجره، دریا، فقط تماشا کن

در اکثر غزل‌های ولیئی این دعوت به تماشا دیده می‌شود. این تماشا حکایت از یک کشف می‌کند، انگار در این شعرها برای شاعر رازی کشف شده است و او می‌خواهد او این راز را با مخاطب در میان بگذارد.

سیداحمد نادمی در ادامه سخنان میرجعفری با تأکید بر این که در آن جهان که قربان ولیئی پیوند دارد، ما هم اتفاق نظر داریم که در شعرهای این کتاب، قربان ولیئی «خودش» است، گفت: اگرچه آقای سنجری از آن دنیای مثالی اسم می‌برد و آقای میرجعفری آن را کشف یک راز می‌داند، عناصر آشنای طبیعت مثل رود، آسمان، باران و درخت و این‌ها باید شناخته شوند و خود شناخت ما را دعوت می‌کند که بهتر بشناسیم و برای این کار یکی از کلمات کلیدی قربان ولیئی که آقای میرجعفری هم اشاره کرد، همان تماشاست.

به ردیف‌های «فقط تماشا کن»، «دیدنی ست»، «نگاه کن» و... دقت کنید و ببیند که خیلی هم تأثیرگذار است، چون با

صداقت مخاطب را به تماشا دعوت می‌کند و کنجکاو می‌کند. این تماشا لازمه اش سکوت است. کلیدواژه دیگری که عنوان این کتاب هم قرار گرفته است:

لبریزم از ترنم داوودی سکوت
آماده‌ام برای ظهور صدای تو

«ترنم داوودی سکوت» سرشار است از آوا و این آواهای رنگارنگ چنان درهم ادغام می‌شوند که از ترکیب آن‌ها رنگ سفید تشکیل می‌شود. کاری برعکس کاری که منشور انجام می‌دهد. یعنی شما از یک آوا به اجتماع آواهای مترنم به سکوت می‌رسید. برای شنیدن این صدا باید سکوت باشد تا مخاطب به آن برسد:

دیگر سکوت می‌کنم و می‌پراکنم
اسرار این حقیقت بی‌پرده را به رقص
یا:

با من سکوت نام تو را در میان گذاشت
آن گاه جای هر کلمه آسمان گذاشت

انگار یک جادویی در این سکوت است، جادو می‌تواند کلمه را آسمانی کند. شعر قربان ولیئی در یک کلام، شعری ست که در نهایت سکوت، مترنم است به زیباترین آواهای زبان داوودی.

سیداکبر میرجعفری هم در پایان این نشست ادبی به برخی از مشکلات این کتاب اشاره کرد و گفت: در این کتاب بسیاری از غزل‌ها خیلی شبیه به همانند، شاید قافیه شاعر را به این سویی کشانده است برای نمونه به این غزل توجه کنید:

می‌گفت پیر من که خرد را جواب کرد
باید گرفت ساعر و باید شتاب کرد

مستیم و دوست هرچه بگوید حقیقت است

ما را خدا برای همین انتخاب کرد

ما را که مست باده مردافکن خودیم

یک اربعین سکوت و تماشا شراب کرد

همان‌طور که گفتیم این غزل شاید به دلیل قافیه و یا این وزن، خیلی شبیه شده است به غزلی از حافظ که در ذهن داریم. یا:

از خویش می‌رویم و بیابان ما تویی

آغاز ما تو هستی و پایان ما تویی

ما نمونه‌های شعر با ردیف تویی را در غزل‌های مولانا زیاد داریم. غزل‌هایی که به این شکل هستند، به نظر من از غزل‌های موفق این کتاب نیستند. در این غزل‌ها ما با غزلی تازه روبه‌رو نیستیم و حتی در کلمات نیز این احساس شبیه‌سازی وجود دارد.

اما این غزل را برای قیاس با آن‌ها نمونه خوبی است:

در همه‌ی ذاتم و خاموش روانم

مانند دهل می‌زند امشب ضربانم

از شدت مستی همه هشیاری محض‌اند

چشمی شده‌ام، خیره به هر سو نگرانم

هی می‌روم و می‌روم و می‌روم و هی

دیگر به کجا می‌بردت این هیجانم؟

این غزل به نظر می‌رسد که تجربیات تازه‌تری دارد و در عین حال کلمات این غزل جذاب‌تر از غزل‌های دیگر است. با وجودی که بعضی از ابیات خیلی عراقی می‌شود و حتی با زبان شعر امروز رابطه برقرار نمی‌کند.

ولی با تمام این حرف‌ها، شعر قربان ولیئی شعر تمام شده نیست. تجربیات ولیئی ادامه دارد و او همواره شعر خواهد گفت. او در آن دنیا چیزهایی را می‌بیند که او را به هیجان می‌آورد و مترنم می‌سازد و او نیز هم چنان غزل خواهد گفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی